



پارادوکس سرمایه‌مداری و مردم‌مداری

بحران مالی - اقتصادی جاری و عدم تعادل نظام سرمایه‌داری

دکتر مسعود درخشان^۱

اشاره

یکی از الزامات درک فرایند نظام‌سازی، تأمل در ارتباطات این نظامات با یکدیگر است. در اینجا دکتر مسعود درخشان با تمرکز بر چگونگی این ارتباطات در نظام سرمایه‌مدار، نشان می‌دهد که چگونه این سیستم‌ها دچار نوعی عدم تعادل می‌شوند. ماهیت غیرالهی این نظامات موجب بحران ذاتی این نظامات می‌شود. از منظر ایشان، در یک نظام اجتماعی الهی، نظام اقتصادی از نظامات سیاسی و فرهنگی پیشی نمی‌گیرد و نظام سیاسی هم‌پیر و نظام اقتصادی برآمده از آن نیست. متن زیر برگرفته از سخنرانی ایشان در جمع بسیج اساتید و گفتگوی ما با ایشان در دفتر کارشان است.

دو نگاه

به نظر می‌رسد واژه‌ی «سرمایه‌مداری» گزینه مناسب‌تری نسبت به سرمایه‌داری می‌باشد. سرمایه‌مداری نشان می‌دهد که مبنای این نظام اقتصادی، اصالت سرمایه است و همه تنظیمات و سازوکارهای نظام بر مدار سرمایه می‌چرخد و هدف از همه تنظیمات و ترتیبات نهادی در این نظام چیزی جز تکثیر سرمایه نیست

و شرکت‌های بزرگ مالی و سرمایه‌گذاری. در یک کلمه، هدف از طرح نجات، نجات نهادهای مالی بوده و هست که این نهادها قلب تپنده نظام سرمایه‌داری است. از این رو به صورت فزاینده‌ای فشار بر طبقات متوسط و محروم زیاد شده است زیرا نجات اقشار آسیب‌پذیر جایگاه کلیدی در این برنامه‌ها ندارد و از دیدگاه نظریه پردازان این نظام شرط لازم برای نجات نظام سرمایه‌داری نیست. بعد از گذشت سه سال از آغاز بحران، راهکاری که ارائه شده است چیزی جز طرح ریاضت اقتصادی نیست، و این یعنی فشار بیشتر بر توده‌های مردم به منظور نجات همان نهادهایی که این بحران را آفریدند. در نظام سرمایه‌داری، همیشه این طبقات متوسط و محروم هستند که باید بهای زیاده‌روی‌ها و ولع و سودجویی‌های نهادهای مالی، اعتباری و بانکی را بپردازند. به همین دلیل این روزها در اکثر تظاهراتی که در مغرب زمین اتفاق می‌افتد از سرمایه‌داری با عنوان سرمایه‌داری شرکتی^۲ نام برده می‌شود؛ زیرا می‌خواهند از این طریق حاکمیت شرکت‌های مالی و اعتباری را بر مقدرات و زندگی خانوارها و بنگاه‌های تولیدی نشان دهند.

بنابراین، منظور از دموکراسی در مغرب زمین، حاکمیت اراده و نقش ملت در تعیین سرنوشتشان نیست، بلکه مقصود حاکمیت شرکت‌های بزرگ مالی است. بحران‌های اجتماعی که اکنون در یونان، ایتالیا، پرتغال، ایرلند و اسپانیا مشاهده می‌شوند، در حال گسترش به سایر کشورهاست و این‌ها همه ناشی از فشاری است که بر توده‌های مردم وارد می‌شود. بدین ترتیب این حقیقت کاملاً آشکار شده است که دموکراسی در این نظام معنای خاصی دارد که متفاوت از آن چیزی است که در رسانه‌ها تبلیغ و در ذهن روشنفکران کشورهای در حال توسعه تزریق می‌شود.

به نظر می‌رسد واژه‌ی «سرمایه‌مداری» گزینه مناسب‌تری نسبت به سرمایه‌داری می‌باشد. سرمایه‌مداری نشان می‌دهد که مبنای این نظام اقتصادی، اصالت سرمایه است و همه تنظیمات و سازوکارهای نظام بر مدار سرمایه می‌چرخد و هدف از همه تنظیمات و ترتیبات نهادی در این نظام چیزی

در بحران اخیر نظام سرمایه‌داری مهمترین نکته، آشکار شدن تعارضی است که میان دموکراسی و نظام سرمایه‌داری وجود دارد. آمریکایی‌ها معتقد بودند که براساس دموکراسی، می‌توان به عدالت اجتماعی و آزادی دست یافت. حتی تأکید بر این بوده و هست که عدالت اجتماعی از راه دیگری جز دموکراسی محقق نخواهد شد. اما این بحران حقیقتی را نشان داد که منظور از دموکراسی، نقش مردم و اراده مردم در مدیریت نظام نیست.

بحران اعتباری - مالی در سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی به صورت تمام عیار ظاهر شد و به سرعت ابعاد وسیعش را نشان داد که تا به امروز تداوم پیدا کرده‌است. از همان ابتدا جهت‌گیری سیاست‌هایی که توسط دولت‌ها اتخاذ شد نجات سرمایه بود نه حمایت از خانوارها و اقشار آسیب‌پذیر و بنگاه‌های کوچک تولیدی. وقتی که از «برنامه نجات»^۱ صحبت می‌شد تمام توجهات معطوف به نجات سرمایه و نهادهای مالی و بانکی بود و هنوز هم همین هدف مد نظر است. به تعبیر دیگر، هدف اصلی از برنامه نجات مالی، نجات نهادهای متکفل تکثیر سرمایه است که عمدتاً در حوزه‌های مالی فعالیت دارند مانند بانک‌ها، صندوق‌های تأمین سرمایه

به بازارهای جهانی برای فروش کالاها و خدمات، ملاحظه می‌شود که هم اکنون بازار سرمایه به درستی جهانی شده اما نظام‌های سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری، به درجات مختلف متأثر از معیارها و ارزش‌های فرهنگی و تاریخی هر یک از آنهاست.

بنابراین سرعت رشد اقتصادی در نظام سرمایه‌داری متناسب با تحولات نظام سیاسی‌اش نیست. تغییرات فرهنگ نیز خیلی آهسته است. پس تفاوت در سرعت تغییرات، موجب تناقض در این سیستم شود. اکنون نظام اقتصادی چنان رشد کرده است که بازار سرمایه جهانی شده است. اما نظام سیاسی جهانی نشده است چرا که منافع ملی، ملیت و فرهنگ‌ها هنوز هم نقش مهمی ایفا می‌کنند. کشورها سوابق تاریخی متفاوتی دارند. اتحادیه اروپا به خاطر اختلافات تاریخی و فرهنگی هنوز توانسته است به صورت ایالات متحده اروپا درآید و امیدی به تحقق این هدف نیست. انگلستان، فرانسه و آلمان سه فرهنگ متفاوت دارند. تفاوت‌های فرهنگی که ریشه‌های تاریخی نیز دارد، به قدری زیاد است که تصور همگرایی سیاسی بین این کشورها حتی در بلندمدت بسیار خوش‌بینانه است. یکی از دلایل اصلی در فقدان برنامه جامع تثبیت مالی و نظارت بر عملکرد نهادهای بزرگ پولی و مالی به منظور مقابله با بحران جاری در اتحادیه اروپا، همین تعارض موجود بین جهانی‌شدن سرمایه از یک سو و توجه به منافع ملی در اتخاذ سیاست‌های پولی و مالی در محافل بین‌المللی از سوی دیگر است.

از همین رو بحران اتحادیه اروپا به شدت مطرح شده و خطر فروپاشی، اتحادیه اروپا را تهدید می‌کند. مشکلات ۲۷ عضو اتحادیه اروپا و ۱۷ عضو حوزه یورو ریشه‌دارتر

جز تکاثر سرمایه نیست و بازیگران اصلی این نظام در صحنه تولید، همان نهادهای بزرگ مالی هستند که نظام تولید را تغذیه مالی می‌کنند و بازیگران اصلی در صحنه مصرف، همان مصرف‌کنندگانی هستند که هدفی جز تمتع از حیات دنیوی و بهره‌مندی و لذت هر چه بیشتر از مصرف کالاها و خدمات ندارند.

هر کسی که با مفهوم نظام‌ها به درستی آشنا باشد به پیوند مبنایی بین نظام اقتصادی با نظام سیاسی اذعان می‌کند و هر دو را متأثر از نظام فرهنگی دانسته و این هر سه را بر یکدیگر تاثیرگذار می‌داند. مگر می‌شود تصور کرد که نظام سیاسی که ضرورتاً در بستر نظام اقتصادی شکل می‌گیرد مستقل از آن باشد؟ در نظام سرمایه‌داری، نظام سیاسی حافظ منافع نظام اقتصادی است. هر نظام اقتصادی، نظام سیاسی متناسب با خود را ایجاد می‌کند. نظام فرهنگی و ارزشی مؤید و توجیه‌کننده هر یک از این دو نظام و متأثر از آن‌هاست. در چنین وضعیتی، طبعاً نظام هماهنگی شکل می‌گیرد که در ظاهر امر به نظر می‌رسد که با ثبات است و به سمت فروپاشی میل نمی‌کند. اما مشکل اینجاست که نظام سیاسی و نظام اقتصادی و نظام فرهنگی پویایی‌ها و دینامیسم حرکت‌شان متفاوت است و به یک نسبت و با یک نرخ تغییر نمی‌کنند. نظام اقتصادی شدیداً تحت تأثیر دانش فنی و تحولات تکنولوژیک است. با توجه به شتاب زیاد در رشد دانش فنی در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم، سرعت توسعه نظام‌های اقتصادی و به تبع آن، نهادهای مالی، به مراتب فراتر از رشد نظام سیاسی و فرهنگی بوده و لذا هماهنگی بین این سه نظام دستخوش دگرگونی شده است. به عبارت دیگر، به علت رشد سریع اقتصادی در قرن بیستم و ضرورت دسترسی

دو نگاه

هر کسی که با مفهوم نظام‌ها به درستی آشنا باشد به پیوند مبنایی بین نظام اقتصادی با نظام سیاسی اذعان می‌کند و هر دو را متأثر از نظام فرهنگی دانسته و این هر سه را بر یکدیگر تاثیرگذار می‌داند. مگر می‌شود تصور کرد که نظام سیاسی که ضرورتاً در بستر نظام اقتصادی شکل می‌گیرد مستقل از آن باشد؟ در نظام سرمایه‌داری، نظام سیاسی حافظ منافع نظام اقتصادی است



از بدهی‌های این کشورهاست و به تفاوت‌های فرهنگی بین این کشورها مرتبط است که البته این تفاوت در فرهنگ‌ها، موجب تفاوت در نظام‌های سیاسی و سازوکار اتخاذ سیاست‌های پولی و مالی در هر یک از کشورها با توجه به منافع ملی هر یک از آنها می‌شود.

بازار سرمایه جهانی و یکپارچه شده است و این امر نیازمند فرهنگ و نظام سیاسی متناسب با خودش می‌باشد اما نظام‌های سیاسی و فرهنگی به خاطر زمینه فرهنگی و تاریخی، هویت مستقل خود را حفظ کرده‌اند در صورتی که سرمایه جهانی شده است و هویت ملی خود را از دست داده است.

با اینکه نهادهای بزرگ مالی، اعتباری و بانکی و سرمایه‌گذاری، کوچک‌ترین توجهی به معیارها و منافع ملی و نظام ارزشی ندارند، نظام‌های سیاسی هنوز به منافع ملی می‌اندیشند و در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌های خود، جایگاه ویژه‌ای برای منافع ملی قائل هستند. همین امر، منشأ بروز تعارض و عدم هماهنگی بین پویایی نظام اقتصاد سرمایه‌داری و جهت‌گیری نظام‌های سیاسی در این کشورهاست. البته ناگفته نماند که توجه و عنایت به منافع ملی در سیاستگذاری‌های اقتصادی تا حد زیادی در دهه‌های اخیر در کشورهای سرمایه‌داری تضعیف شده که اتحادیه اروپا نمونه بارزی از آن است. به عنوان مثال، قبول یورو به عنوان پول ملی توسط ۱۷ کشور حوزه یورو از بین ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا، و پذیرفتن پارلمان اروپا در کنار پارلمانهای ملی در اتحادیه اروپا شاهدهی بر این مدعاست ضمن آنکه تزلزل یورو و ناکارآمدی پارلمان اروپا حکایت از موانع جدی در تقویت و تثبیت اتحادیه اروپا دارد.

اما نکته بسیار مهم این است که چون این نظام بر مبنای غیر الهی است، از دیدگاه توحیدی می‌توان گفت که بحران در آن قطعی است و این بحران به صورت فشار بر طبقات محروم ظاهر می‌شود. این بحران به دلیل ویژگیهای ذاتی موجود در نهادهای مالی و بازار سرمایه ایجاد شده و تنها راهکار خروج از آن تراشد فشار بر طبقات محروم و متوسط و افزایش شکاف طبقاتی می‌باشد که قطعاً منجر به بروز مشکلات اجتماعی می‌شود که جنبش وال استریت یکی از مظاهر آن است.

این جنبش و شکاف‌های طبقاتی، تعادل میان نظام سیاسی و اقتصادی را از بین می‌برد و تعادل ظاهری به عدم تعادل واقعی تبدیل می‌شود. طبعاً در میان مدت و بلند مدت، این مسائل ذهنیت فرهنگ‌سازان و نخبگان جامعه را تغییر می‌دهد. متفکران اجتماعی و اقتصاددانان با این پرسش مواجه می‌شوند که به راستی چرا وضعیت طبقات محروم اینچنین است و لذا دستگاه تحلیلی آنها تغییر می‌کند. ملاحظه می‌شود که همین طبقات محروم و مستضعف هستند که هماهنگی ظاهری نظام سرمایه‌داری را بر هم می‌زنند. در اینجا است که ما مبتنی بر اعتقادات خودمان دست خدا و مشیت و اراده الهی را در همین توده‌های مستضعف، متجلی می‌بینیم. خلیفه الهی به همین معناست که این‌ها تجلی‌گاه صفات الهی می‌شوند و قسط و عدالت‌خواهی را می‌طلبند. عدالت‌خواهی تجلی یکی از صفات الهی است و از همین رو توده‌های

مستضعف، هر چند غیر مسلمان، رفتاری الهی پیدا می‌کنند. در اسلام نیز بر نقش توده‌های مستضعف تأکید بسیار شده است و آنان را جانشینان خداوند متعال بر روی زمین می‌داند. بنده جنبش وال استریت را یک آیه و نشانه الهی می‌بینم. حتی در یک نظام مبتنی بر کفر، رفتار توده‌های مستضعف همسو با صفات الهی می‌شود و به ظالم پرخاش می‌کند. همین فرایند، سیستم را از تعادل خارج و مانع از پایداری آن می‌شود.

شما ببینید نظام سیاسی که اکنون ما در کشورمان داریم حاصل نظام اقتصادی زمان پهلوی نبوده و حاصل نظام اقتصادی بعد از انقلاب اسلامی هم نیست، این یک نظام متکی بر دیدگاه الهی است. نظام سیاسی در جمهوری اسلامی ایران متکی بر فقه شیعه و اصل امامت است، ولایت فقیه در واقع ولایت فقه است. به همین دلیل است که آن را حکومت اسلامی می‌دانند. من همیشه بر این اعتقاد بوده‌ام که از دیدگاه نظری، تنها جایی که می‌توانیم تصور کنیم یک نظام سیاسی بتواند متأثر از نظام اقتصادی نباشد بلکه نظام اقتصادی متناسب با خودش را تولید بکند فقط در نظام‌های الهی است. ریشه نظام سیاسی الهی، در ترتیبات نهادی و عملکردهای موجود در نظام اقتصادی نیست بلکه در کلام وحی و موازین الهی است و لذا می‌تواند ترتیبات نهادی و عملکردهای موجود در نظام اقتصادی را شکل داد. متأسفانه اگر ما در کشور خودمان این حقیقت را به وضوح نمی‌بینیم برای این است که من و شما به اندازه کافی فکری در گوسازی‌های اقتصادی که متناسب با نظام سیاسی و نظام فرهنگی اسلامی باشد، کار نکرده‌ایم. تأکید مقام معظم رهبری در ساختن الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت از دیدگاه بنده همین نکته است.

نظام اقتصاد اسلامی مبنائاً با نظام سرمایه‌داری هم‌چنین با نظام سوسیالیسم در تعارض است زیرا که مبنای نظام اقتصاد اسلامی، موازین الهی و احکام شرعی است و ساختار نظام سیاسی در اسلام، ملهم و متخذ از نظام اقتصادی نیست بلکه مستقیماً برگرفته از احکام حکومت اسلامی است، و این امر، وجه تمایز نظام‌های الهی با نظام‌های مادی است چه کاپیتالیسم باشد چه سوسیالیسم، زیرا که مبنای این هر دو نظام، مادی است.

در نظام الهی اقتصاد باید در تناسب با نظام سیاسی باشد چرا که نظام سیاسی به احکام وحی متصل و مبتنی بر ولایت فقیه است. نظام سیاسی ما نه حاصل اقتصاد قبل از انقلاب و نه حاصل اقتصاد بعد از انقلاب است. ولایت فقیه حاصل عملکرد شرکت‌های تجاری، سرمایه‌گذاران و شرکت‌های چند ملیتی نیست بلکه به فقه و موازین الهی متصل است. این نظام ریشه در وحی دارد. بنابر این ما می‌توانیم نظام‌سازی به معنای حقیقی کلمه را انجام دهیم. مشکل کنونی ما فقدان نظام اقتصادی در تناسب با نظام سیاسی مان است. ■

پی نوشت:

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

دو نگاه

بازار سرمایه جهانی و یکپارچه شده است و این امر نیازمند فرهنگ و نظام سیاسی متناسب با خودش می‌باشد اما نظام‌های سیاسی و فرهنگی به خاطر زمینه فرهنگی و تاریخی، هویت مستقل خود را حفظ کرده‌اند در صورتی که سرمایه جهانی شده است و هویت ملی خود را از دست داده است.